درک متن

متن زیر را بخوانید و به سؤال‌های آن پاسخ دهید.

«ساعت ده شب بود، توی کوچه فوتبال بازی می کردیم. اسم آقا ابراهیم را از بچه‌های محل شنیده بودم امّا برخوردی با او نداشتم. مشغول بازی بودیم. دیدم از سرکوچه شخصی با عصای زیربغل به سمت ما می‌آید. از محاسن بلند و پای مجروحش فهمیدم، خودش است. کنار کوچه ایستاد و بازی ما را تماشا کرد. یکی از بچه‌ها پرسید: «آقا ابراهیم بازی می کنی؟» گفت: «من که با این پا نمی توانم اما اگه بخواهید توی دروازه می‌ایستم.» بازی من خیلی خوب بود اما هرکاری کردم نتوانستم به او گل بزنم. مثل حرفه‌ای‌ها بازی می کرد. نیم‌ساعت بعد وقتی توپ زیر پایش بود، گفت: «بچه‌ها فکر نمی کنید الان دیروقته؟ مردم می‌خوان بخوابن.» توپ و دروازه را جمع کردیم. بعد نشستیم دور آقا ابراهیم. بچه‌ها گفتند: «اگه میشه از خاطرات جبهه تعریف کنید.»

(کتاب «سلام بر ابراهیم»، خاطرات شهید ابراهیم هادی)

شهید ابراهیم هادی در سال ۱۳۳۶ در تهران به دنیا آمد. او چهارمین فرزند خانواده بود. ابراهیم به پدر و مادرش بسیار احترام می گذاشت. او نوجوانی بیش نبود که پدرش را از دست داد و طعم تلخ یتیمی را چشید. از آنجا بود که همچون مردان بزرگ، زندگی‌اش را به پیش‌برد و به شخصیتی ماندگار تبدیل شد. او از کودکی اهل ورزش و تلاش بود و این کار را با ورزش پهلوانی یعنی ورزش باستانی شروع کرد. در والیبال و کشتی بی‌نظیر بود. هرگز در هیچ میدانی پا پس نکشید و مردانه می‌ایستاد. دوستانش هنوز دلاوری‌های او در جبهه را به یاد دارند. او همیشه از خدا می‌خواست گمنام باقی بماند. سرانجام در ۲۲بهمن سال ۱۳۶۱ در منطقه‌ی فکّه، خدا دعایش را مستجاب کرد. ابراهیم سال‌هاست گمنام و غریب در فکّه مانده تا خورشیدی باشد برای راهیان نور.

۱ چرا نویسنده در سطردوم بند اوّل، کلمه‌ی «امّا» را به کار برده است؟

چون معنی دو جمله در مقابل هم است. اولی به معنی نتوانستن انجام کاری و دیگری قبول کردن کاری دیگر است.

۲ آقا ابراهیم بعد از نیم ساعت بازی کردن، به بچه‌ها چه گفت؟

بچه‌ها فکر نمی‌کنید الان دیروقته؟ مردم می‌خوان بخوابن.

۳ ابراهیم در چه ورزش‌هایی مهارت داشت؟

ورزش باستانی – والیبال – کشتی

۴ آیا خداوند دعای ابراهیم را برآورده کرد؟ چگونه؟

بله. ایشان در فکّه مفقود الاثر هستند و هنوز پیکر پاکشان پیدا نشده است.

درس یازدهم نگارش؛ طراح: سمیرا ابوالقاسمی